

واکاوی نسبت و تعامل سیاست و اخلاق با تکیه بر نظریات علامه مصباح یزدی (رحمه الله علیه)

هادی جعفریان^{*۱}

چکیده

هدف نوشتار حاضر تبیین رابطه مفاهیم سیاست و اخلاق است و از آنجا که مباحث گوناگونی در این راستا ظهور دارد؛ تلاش شده است تا با تکیه بر نظریات علامه مصباح یزدی (ره) مبادی تصویری و تصدیقی هر یک مورد توجه قرار گرفته و از این طریق نحوه ارتباط میان مفاهیم مذکور، به تفصیل تبیین گردد. مقاله حاضر بر اساس هدف مطالعه، تحقیق بنیادی محسوب می‌گردد و گردآوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای و با تکیه بر استدلال‌های عقلی مبتنی بر نظریات علامه مصباح یزدی (ره) صورت گرفته است. در همین راستا و به منظور بررسی ارتباط میان اخلاق و سیاست، نخست به تبیین نظریات موجود در رابطه با موضوع تحقیق پرداخته، سپس ضمن ارائه دیدگاه علامه مصباح یزدی (ره) نگرش اسلامی و مبانی سیاست راستین با محوریت اخلاق اسلامی تبیین می‌گردد با این توضیح با رویکرد اسلامی و نیز از منظر فلاسفه الهی معاصر خاصه علامه مصباح (ره) سیاست راستین بر پایه اخلاق موضوعیت می‌یابد و با هدف سوق دادن انسان در مسیر سعادت ظهور خواهد یافت به نحوی که نظام سیاسی منهای اخلاق، سرنوشتی جز دیکتاتوری و فساد در پی نخواهد داشت.

واژگان کلیدی: سیاست، اخلاق، آیت‌الله مصباح (ره)، ارتباط

۱- دانش‌آموخته دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، پژوهشگر دفتر تحقیقات کاربردی فرماندی انتظامی استان چهارمحال و بختیاری

* نویسنده مسئول: jafarian1367@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۱۵

مقدمه

بدون تردید تحقق سیاست به هموار شدن زمینه‌ها و پذیرش و مقبولیت عمومی نیازمند است لذا هرچند رضایت هیچ‌گاه نمی‌تواند به شکل مطلق و صددرصد حاصل آید ولی، دارا بودن حداقلی از آن برای امکان‌پذیر کردن اجرای تصمیمات قوای حاکمه لازم و ضروری است. با پذیرش این گزاره منطقی، شاخص‌های اخلاقی در هر جامعه‌ای را می‌توان به عنوان فضای تنفسی آن جامعه در نظر گرفت که کیفیت آن، بر نحوه روابط در نظام اجتماعی تأثیر خواهد گذاشت. شاخص‌هایی که برای مفهوم و تفسیر روابط در ابعاد مختلف در نظر گرفته می‌شود و کنش‌های فردی و اجتماعی را هدایت می‌نماید، از مهم‌ترین عناصری به شمار می‌آیند که در هر فعالیتی اعم از سیاسی یا اجتماعی دارای اهمیت فراوانی هستند؛ از این رو بحث از رابطه اخلاق و سیاست به قدمت حیات جمعی بشر است که دغدغه بشر را به فضای تنفسی محیط بر زندگی اجتماعی‌اش نشان می‌دهد. انسان‌ها به طور قطع دارای ویژگی‌های فردی هستند لیکن منافع و برنامه حیات آنان به صورت پیچیده‌ای در ارتباطات اجتماعی موضوعیت می‌یابد با این وصف منتج شدن حیات انسانی به سعادت و رضایت عمومی نیازمند نظم و مدیریت روابط اجتماعی است. نظام‌های دستوری سیاست و اخلاق با وجود اختلافات و شباهت‌های ماهوی و شکلی برای تحقق چنین امری طراحی شده‌اند. تبیین نقاط همبستگی در حوزه علوم سیاست و اخلاق آنجایی اهمیت خواهد یافت که قائل باشیم اخلاق در پی حقیقت است، حال آن که هدف سیاست تأمین مصلحت است و در موارد متعدد حقیقت‌جویی با مصلحت‌خواهی ناسازگار است. مسئله نسبت اخلاق با سیاست، به دوره خاص یا تمدن معینی منحصر نبوده و در همه تمدن‌ها کسانی به این مسئله پرداخته و کوشیده‌اند درباره امکان سازگاری یا ناسازگاری آن دو موضعی را اتخاذ کنند. به گمان فیلسوفان علم، تبیین نسبت علوم و نظام‌های معرفتی با یکدیگر، یک مسئله درجه دوم است که سرشت آن با مسائل مطرح در معرفت‌های درجه یک متفاوت است. یک وجه این تفاوت، موضوع شناخت است. به تعبیر دیگر موضوعی که مورد تحلیل و کنکاش قرار می‌گیرد، به گونه‌ای جوهری با موضوع علوم و معارف درجه یک متفاوت است. اخلاق و سیاست نمونه‌ای از علوم درجه یک محسوب می‌شوند و نسبت علوم یاد شده صرفاً مسئله‌ای نظری و آکادمیک نیست که منحصر به حلقه‌های درسی باشد، بلکه نتایج عملی گسترده‌ای دارد که ماحصل آن پابندی یا عدم پابندی دولت به اصول اخلاقی است. اگر ادعا شود که اخلاق و سیاست از یکدیگر جدا هستند، لازمه‌اش این است که انتظار پابندی به اصول اخلاقی را از نظام حاکمه نداشته باشیم و عملکرد آن را بر اساس معیارهای اخلاقی نسنجیم و تنها معیار را کارآمدی بدانیم. اما اگر ادعا کردیم که حاکمیت می‌بایست متصف به ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی باشد، آن‌گاه باید در مواردی که میان اصول اخلاقی و منافع سیاسی تعارضی پیش می‌آید، تکلیف به وضوح تبیین گردد.

نکته دیگری که شایان توجه است، اینکه تلاش‌های گسترده‌ای از زمان شکل‌گیری علوم انسانی و اجتماعی در قرن هجدهم میلادی، به منظور تبیین جنبه‌های معرفت‌شناختی این علوم صورت گرفته است؛ این در حالی است که کوشش حاکمان بیشتر مصروف اثبات وجوه، ساحت‌ها، اوصاف و ویژگی‌های نظام سیاسی گردیده است و کمتر به ساختار و موقعیت شناختی علم سیاست و مسائل مرتبط با آن از قبیل نظام تبیین، روش‌شناسی، ساختار نظریه، زبان علمی، سرشت و نوع گزاره‌ها و نسبت منطقی و ساختاری آن با معارف و علوم هم‌سنخ و به‌ویژه علم اخلاق پرداخته شده است؛ با درک این ضرورت این پژوهش درصدد است، تقریری روشمند و اصولی از نسبت میان علم اخلاق، دانش سیاست با تأکید بر همسانی‌ها و تمایزات موجود بین این دو قلمرو علمی دست دهد. در پایان خاطر نشان می‌گردد در باب تبیین رابطه میان اخلاق و سیاست تحقیقات فوراً انجام شده است که برخی از آن در ذیل به صورت مختصر تبیین خواهد گردید با این حال تبیین رابطه مفاهیم ذکر شده از زوایه نگرش عالمان دینی معاصر و خاصه تحقیق حاضر - علامه مصباح (رحمت‌الله علیه) - وجه تمایز و نوین بودن تحقیق حاضر محسوب خواهد شد.

اسلامی، سید حسن (۱۳۸۳) در تحقیقی با عنوان نسبت اخلاق و سیاست - بررسی چهار نظریه، مفاهیم ذکر شده را در قالب چهار نظریه به همراه تحلیل تفصیلی از هر دیدگاه محل بحث قرار داده است.

نتایج تحقیق خراسانی رضا (۱۳۷۹) در مقاله‌ای با عنوان رابطه اخلاق و سیاست از دیدگاه امام علی «علیه‌السلام» حاکمیت: امام علی علیه‌السلام معتقد به یک «سیاست اخلاقی» در حکومت‌داری می‌باشد و اخلاق را به عنوان یک عنصر نظارتی درونی برای مهار و کنترل قدرت تلقی نموده و هرگز بین آن دو مقوله تفکیک قائل نمی‌شود و سیاست منهای اخلاق را سیاست اسلامی نمی‌داند.

طباطبایی و عابدینی (۱۳۹۷) در تحقیقی با عنوان رابطه اخلاق و سیاست در اندیشه آیت‌الله جوادی آملی، با جمع‌بندی و نقد رابطه این دو مفهوم در آموزه‌های این متفکر، به سؤال اصلی پژوهش که تبیین اصول الگوی مطلوب رابطه اخلاق و سیاست در اندیشه سیاسی اسلامی با رویکردی فلسفی است، پرداخته‌اند. بر همین مبنی بر اساس روش هرمنوتیک متن محور و با رویکرد توصیفی هنجاری آثار سیاسی و اخلاقی آیت‌الله جوادی آملی مورد مذاقه واقع شده است و نظریه مختار از آموزه‌های ایشان در پیوند این دو حوزه استنتاج خواهد شد.

مبانی نظری پژوهش

ماکیاولی و نظریه جدایی سیاست از اخلاق: الگوی نگرشی سیاست منهای اخلاق، یکی از بزرگترین خطرهایی است که حیات سیاسی هر جامعه‌ای را تهدید می‌کند. در طول تاریخ اندیشه‌ی سیاسی اکثر نزاع‌ها و خشونت‌ها پیامد این تئوری بوده است. در واقع در این رویکرد سیاست به معنای فن قدرت تبیین می‌گردد و اصلی‌ترین کارکرد آن، بدست گرفتن قدرت و نگهداری آن به هر قیمت می‌باشد. بر مبنای همین قوانین نانوشته، سیاست اخلاقیات خاص خودش را دارد. بر اساس این رویکرد که گاه واقع‌گرایی سیاسی نیز نامیده می‌شود، توجه به اخلاق در سیاست، به شکست در عرصه سیاست می‌انجامد، زیرا مدار اخلاق حق و حقیقت است، حال آن که هدف سیاست، منفعت و مصلحت می‌باشد. اخلاق از ما می‌خواهد تا حقیقت را - گرچه بر ضد خودمان باشد - بگوئیم، حق کشی نکنیم، با انسان‌ها همانند ابزار رفتار نکنیم، همواره پایبند عدالت باشیم، دروغ نگوئیم، از فریب‌کاری پرهیزیم، حقایق را پنهان نکنیم و... . حال آن که لازمه سیاست دست شستن از پاره‌ای اصول اخلاقی است و اساساً هرگونه اقدام سیاسی، با اخلاق‌ستیزی و زیر پا نهادن فضایل اخلاقی آغاز می‌شود و بدون «دست‌های آلوده» هیچ فعالیت سیاسی ممکن نیست. از این منظر، سیاست چیزی جز عرصه‌ای برای کسب، توسعه و حفظ قدرت نیست و اینها تنها با فدا کردن اصول اخلاقی حاصل می‌شود. در پس هر اقدام سیاسی، انبوهی از فضایل له شده اخلاقی به چشم می‌خورد (اسلامی، ۱۳۸۳: ۱۴۲). برآیند رویکرد موصوف، ترسیم دو حوزه فعالیت انسانی از قبیل اخلاق و سیاست خواهد بود. در اخلاق باید همیشه فکر این باشیم که به دیگران خدمت کنیم، ولی در سیاست باید به فکر این باشیم که جامعه را مدیریت کنیم و جلوی ظلم‌ها و فسادها و برتری‌جویی‌های افراطی را بگیریم. بالاترین دلیل برای حکومت تأمین امنیت است. باید در مقابل دزدها، غارتگران و خیانت‌کاران، امنیت را تأمین کرد و همیشه چنین خیانت‌ها و تجاوزهایی در جامعه وجود دارد. باید کسانی باشند که جلوی این‌ها را بگیرند و این می‌شود سیاست. در مقابل کسانی که هجوم آورده‌اند و می‌خواهند اموال دیگران را غارت کنند، نفوس‌شان را از بین ببرند، و بی‌گناهان را بکشند، نمی‌توان ایستاد و نصیحت کرد، بلکه باید رفتاری متناسب با آن‌ها داشت و با همان زبانی با آن‌ها صحبت کرد که می‌فهمند. آن‌ها زبان زور را می‌فهمند. باید انسان در مقابل آن‌ها قدرت داشته باشد تا بتواند جلوی فساد آن‌ها را بگیرد. قوام سیاست به قدرت است. اصلاً حقیقت سیاست کسب قدرت است و سیاست بی‌قدرت معنی ندارد. کسی که می‌خواهد حاکمیت جامعه را بر عهده داشته باشد، باید قدرت داشته باشد و قدرت از راه اخلاق، نصیحت و دیگرخواهی پیدا نمی‌شود (بیانات آیت‌الله مصباح (ره) در تاریخ ۹۶/۳/۱۱ در دفتر مقام معظم رهبری). آموزه جدایی اخلاق از سیاست، در قلم ماکیاولی گونه صریح‌تری به خود گرفته است؛ این متفکر در نوشته معروف خود «شهریار» بر نظریه جدایی اخلاق از سیاست تأثیر گذاشته است. او نه تنها بر این دوگانگی پای می‌فشارد، بلکه به حاکم یا شهریار توصیه می‌کند که «برای تحکیم قدرت خویش هر محذور اخلاقی را زیر پا بگذارد (گرتز، ۱۳۹۹: ۱۳۱).

ماکیاولی گرچه اخلاق را لازمه زندگی افراد می‌داند، پایبندی به آن را برای شهریار خطرناک می‌شمارد و از خطر تقوا برحذر می‌دارد و می‌گوید: هر که بخواهد در همه حال پرهیزگار باشد، در میان این همه ناپرهیزگاری سرنوشتی جز ناکامی نخواهد داشت، از این رو شهریاری که بخواهد شهریاری را از کف ندهد، می‌باید شیوه‌های ناپرهیزگاری را بیاموزد و هر جا که نیاز باشد به کار بندد (ماکیاولی، ۱۴۰۰: ۱۱۸-۱۱۷).

«هدف وسیله را توجیه می‌کند» از کلمات قصار ایشان است که می‌گوید: حاکم باید از هر وسیله‌ای استفاده کند. او باید جامعه را آرام کند و جلوی دزدها را بگیرد حتی اگر آن‌ها را دار بزند یا بسوزاند. وظیفه‌ای که حاکم به عهده گرفته است تأمین امنیت جامعه و مدیریت جامعه است. این هدف همه رفتارهایش را توجیه می‌کند، ولی اگر بخواهد مسائل اخلاقی را رعایت نکند نمی‌تواند

جلوی ظلم‌ها، ناامنی‌ها و فسادها را بگیرد. باید دستش باز باشد و برای جلوگیری از آن‌ها هر کاری صلاح دانست بکند. البته از این نوع افکار در بسیاری از افراد یافت می‌شود و حتی در همین کشور هم نمونه‌هایی از آن‌را می‌توانید پیدا کنید. امروز نمونه روشن این نظر که در عالم کم‌نظیر است منطق آمریکایی‌هاست. می‌گویند ما اهدافی داریم که باید به آن‌ها برسیم. هدف ما تشکیل جامعه واحد مدنی است و همه عالم باید یک جامعه بشوند و همین طوری که ما می‌گوییم زندگی کنند؛ البته این روپوشی برای قضیه است. اصل قضیه این است که همه قدرت‌ها در چنگ ما جمع شوند و ما بتوانیم بر همه تسلط داشته باشیم. از این‌رو هر جا کسی با آن‌ها مخالف باشد تروریست می‌شود (بیانات آیت‌الله مصباح (ره) در تاریخ ۹۶/۳/۱۱ در دفتر مقام معظم رهبری).

نظریه اخلاق دو آلیستی یا دوگروانه: تئوری اخلاق دو سطحی کوششی برای حفظ ارزش‌های اخلاقی و پذیرش پاره‌ای اصول اخلاقی در سیاست تلقی می‌گردد. بر اساس این دیدگاه، اخلاق را باید در دو سطح فردی و اجتماعی بررسی کرد. گرچه این دو سطح مشترکاتی دارند، لزوماً آن‌چه را که در سطح فردی اخلاقی است، نمی‌توان در سطح اجتماعی نیز اخلاقی دانست؛ برای مثال، فداکاری از فرد، حرکتی مطلوب و اخلاقی قلمداد می‌شود، حال آن که فداکاری از دولت به سود دولت دیگر چون برخلاف مصالح ملی است، چندان اخلاقی نیست. فرد می‌تواند دارایی خود را به دیگری هدیه کند، اما دولت نمی‌تواند درآمد ملی خود را به دولتی دیگر ببخشد. از این منظر، اخلاق فردی بر اساس معیارهای مطلق اخلاقی سنجیده می‌شود، در صورتی که اخلاق اجتماعی تابع مصالح و منافع ملی است. در تأیید این دیدگاه گفته‌اند که: حیطة اخلاق فردی، اخلاق مهرورزانه است، اما حیطة اخلاق اجتماعی، اخلاق هدف‌دار و نتیجه‌گرا می‌باشد.

نتیجه چنین نظریه‌ای، پذیرش دو نظام اخلاقی مجزا می‌باشد. انسان به عنوان فرد تابع یک نظام اخلاقی است، حال آن که اجتماع، نظام اخلاقی دیگری دارد. اصول این دو اخلاق نیز می‌توانند با یکدیگر متعارض باشند؛ برای مثال، افلاطون دروغ گفتن را برای فرد مجاز نمی‌داند و دروغ‌گویی فردی را قابل مجازات می‌شمارد، حال آن که معتقد است حاکمان حق دروغ گفتن را دارند و می‌گویند: اگر دروغ گفتن برای کسی مجاز باشد، فقط برای زمامداران شهر است که هر وقت صلاح شهر ایجاب کند، خواه دشمن خواه اهل شهر را فریب دهند، اما این رفتار برای هیچ‌کس مجاز نیست و اگر فردی از اهالی شهر به حکام دروغ بگوید، جرم او نظیر یا حتی اشد از جرم شخص بیماری است که پزشک خود را فریب دهد (افلاطون: ۱۴۰۰، ۱۵۳-۱۵۲).

نگاه اجمالی به گرایش دوم حاکمیت؛ این نظریه منطقی‌تر از گرایش اول است. این گرایش خطاب به طرفداران گرایش و نظریه اولی می‌گوید: شما اخلاق را در روابط فردی یا روابط بین فردی منحصر کرده و خواسته‌اید حوزه حکومت و سیاست را از اخلاق خارج کنید. این کار لزومی ندارد؛ اخلاق عبارت است از نشان دادن مجموعه رفتارهایی که انسان را به هدف مطلوب می‌رساند. به عبارت دیگر اخلاق یعنی معرفی رفتارهای منظمی که با هم ارتباط دارد و انسان را به یک هدف مطلوب می‌رساند. این مسئله در سیاست و مدیریت جامعه نیز مطرح است و در این‌ها نیز نیاز است که یک سلسله رفتارهایی برای مسئولان تعریف شود تا با انجام آن‌ها اهداف جامعه که همان نظم، آرامش و امنیت و... است، تأمین گردد. بنابراین طرفداران این گرایش نمی‌گویند که در امور سیاسی و مدیریت جامعه جای اخلاق نیست، بلکه می‌گویند: سیستم‌های اخلاقی دوگونه‌اند؛ یک سیستم اخلاقی برای مسائل فردی و گروهی است که مربوط به داخل جامعه و افراد عادی است، و یک سیستم اخلاقی نیز به نام سیاست وجود دارد که آن هم اصول و مبانی خاص خود را دارد. ما باید یک نظام سیاسی بر طبق اصول عقلانی و برای رسیدن به هدف مطلوب داشته باشیم. این سیستم اخلاقی با اخلاق فردی تفاوت دارد و البته با آن تضادی هم ندارد؛ زیرا حوزه مسایل فردی با مسایل اجتماعی متفاوت است (بیانات آیت‌الله مصباح (ره) در تاریخ ۹۶/۳/۱۱ در دفتر مقام معظم رهبری). طبق این دیدگاه، نه تنها برخی ردای اخلاقی حاکمان مجاز است، بلکه ممکن است به گفته افلاطون، «شریف» به شمار آید؛ خاستگاه اخلاق فردی باورهای دینی است و اخلاق مدنی را سیاسی تلقی می‌نماید؛ بدون اخلاق مدنی، جامعه قادر به ادامه زندگی نخواهد بود؛ بدون اخلاق شخصی، بقای آن ارزشی نخواهد داشت، لذا برای این که جهان، خوب و خواستنی باشد، وجود اخلاق مدنی و شخصی، هر دو، ضروری است (احمدی طباطبایی، ۱۳۸۸: ۷۴).

نظریه اصالت سیاست؛ بر اساس این نظریه تحت عنوان تبعیت اخلاق از سیاست، همه رفتارهای اخلاقی، اعم از رفتارهای فردی و اجتماعی، همچون هنر، ادبیات، علم و امثال آن، تحت سیطره و سیادت سیاست است. ارزش‌های اخلاقی تابع مصالح سیاسی و ارزش‌هایی است که رهبران سیاسی معین می‌کنند. هر کاری که در خدمت تأمین منافع سیاسی جامعه یا حزب یا گروه خاصی

باشد، ارزشمند بوده و فضیلت به شمار می‌آید و هر کاری که ما را از دستیابی به اهداف و اغراض سیاسی جامعه یا حزب و ... دور کند، کاری ناپسند بوده و از ردای اخلاقی است. به تعبیر دیگر، اخلاق و ارزش‌های اخلاقی در این دیدگاه، صرفاً جنبه ابزاری دارند؛ یعنی تا آنجا ارزشمند و خوب‌اند که ما را به اهداف سیاسی‌مان برسانند، وگرنه هیچ ارزشی ندارند. بر اساس این دیدگاه، اگر ردائل اخلاقی نظیر حيله‌گری، ظلم، شکنجه، دروغ، ریاکاری، تدلیس و امثال آن، ما را به اهداف خود نزدیک‌تر سازد، دارای ارزش مثبت خواهد بود و اگر بر فرض، در جایی عدالت‌ورزی، امانت‌داری، راستگویی، انصاف، مروت و امثال آن، ما را از اهدافمان دورتر کند، اموری زشت و ناپسند خواهد بود. به هر روی، بر اساس این نظریه، در هر جایی که میدان تلاقی اخلاق و سیاست باشد، ارزش‌های اخلاقی توسط ارزش‌ها و ضوابط سیاسی معین می‌شوند (شریفی، ۱۳۸۵: ۲۰۱).

این نظریه عمدتاً نتیجه رویکرد مارکسیست - لنینیستی به جامعه و تاریخ است. از دیدگاه مارکسیستی، تاریخ چیزی جز عرصه منازعات طبقاتی نیست؛ طبقاتی که بر اثر شیوه تولید زاده می‌شوند و پس از مدتی در دل خود، ضد خویش را می‌پرورند و سپس نابود می‌شوند و جای خود را به طبقه بالنده‌ای می‌دهند که ضد خود را می‌پرورد. بدین ترتیب، طبقه‌ای که هم‌ساز با تاریخ حرکت کند انقلابی، و طبقه‌ای که در برابر رشد نیروهای تولید می‌ایستد، ضد انقلابی است. هر طبقه مناسبات خاص خود را تولید می‌کند که رو بنای جامعه و بازتاب وضعیت تولید اقتصادی است. از این منظر هیچ چیز مطلق نمی‌باشد و همه چیز، از جمله مفاهیم اخلاقی، هنر و حتی علم طبقاتی است (اسلامی، ۱۳۸۳: ۱۵۲).

بر مبنای این دیدگاه معانی اخلاق و سیاست منحصر به فرد است؛ این توضیح که بعضی گزاره‌ها تحت مفهوم اخلاق قرار می‌گیرد و تحت سیطره سیاست نخواهد بود. به عنوان مصداق مسائل اخلاق فردی یا مسایل مربوط به ارتباط انسان با خدا، از نقطه‌های افتراق اخلاق از سیاست است. هم‌چنین در بعضی از مسایل، سیاست معنا دارد ولی اخلاق در آن‌جا مفهومی ندارد. مورد افتراق سیاست، مسائل مدیریتی است که تحت عناوین اخلاقی قرار نمی‌گیرد و شامل قراردادهای، توافق‌ها و امثال آن‌ها می‌شود. اما برخی از مسایل وجود دارد که اخلاق و سیاست هر دو در آن‌ها صدق می‌کنند، مثل کاری که نظر سیاسی مدیر جامعه را تأمین می‌کند ولی با ارزش‌های اخلاقی نمی‌سازد. فرض کنید کسی می‌گوید به خاطر مصلحت جامعه اسلامی من باید رئیس‌جمهور بشوم و اگر نشوم مصالح اسلام تأمین نمی‌شود. خب برای این‌که من رئیس‌جمهور بشوم باید در انتخابات شرکت کنم و رأی اکثریت را بیاورم و می‌دانم که رأی اکثریت را ندارم. بنابراین به رفتارهای غیراخلاقی متوسل می‌شود تا به هر حال رأی اکثریت را به دست بیاورد؛ لذا رفتارهای گوناگونی از قبیل تهدید و تطمیع مسئولان تا خرید رأی یا عوض کردن آن‌ها را در برخواهد گرفت. با قدری تأمل پیداست که رفتار صورت گرفته هم مصداق فعالیت سیاسی است و هم مورد قضاوت و نقد اخلاقی قرار خواهد گرفت. به تعبیری خطاب اخلاق مبتنی بر نهی از عمل و سخن سیاست بر مبنای امر به آن رفتار تفسیر می‌گردد. بنابراین ممکن است بین اخلاق و سیاست مواردی پیدا شود که با هم تصادق پیدا نموده و جای اعمال روش‌های اخلاقی و روش‌های سیاسی هم وجود داشته باشد. در این‌جا سوال می‌شود که کدام مقدم است؛ آیا مصالح اخلاقی مقدم است یا مصالح سیاسی؟ گرایش سوم می‌گوید: همه جا مصالح سیاسی مقدم است. اصل با سیاست است. اهمیت مصالح سیاسی بسیار بیشتر از مصالح اخلاقی است. نفع مصالح اخلاقی نفع محدودی است و عاید عده‌ای محدود می‌شود، ولی در مسائل سیاسی سر و کار با دستگاه حاکمه و یک ملت چند میلیونی است و اگر مصالح سیاسی رعایت نشود کل ملت ضرر می‌بینند (بیانات آیت‌الله مصباح (ره) در تاریخ ۹۶/۳/۱۱ در دفتر مقام معظم رهبری).

نظریه یگانگی اخلاق و سیاست: اخلاق و سیاست هر دو از شاخه‌های حکمت عملی و در پی تأمین سعادت انسان هستند. تا آن‌جا که طبق نظر خواجه نصیرالدین طوسی، سیاست فنی معرفی می‌شود که «برای تحقق زندگی اخلاقی پرداخته شده است» (هانری، ۱۳۷۷: ۶۰۳). بنابراین، نمی‌توان مرز قاطعی میان اخلاق و سیاست قائل شد و هر یک را به حوزه‌ای خاص منحصر ساخت، هم‌چنین این دو نمی‌توانند ناقض یکدیگر باشند. با این وصف از جمله وظایف حکام در نظام سیاسی، پرورش معنوی شهروندان، اجتماعی ساختن آنان، تعلیم دیگر خواهی و رعایت حقوق دیگران است و این، چیزی جز قواعد اخلاقی نمی‌باشد. فرد در حیطه زندگی شخصی، همان فرد در عرصه زندگی اجتماعی است. گرچه می‌توان از اصولی که حاکم بر جمع و قواعد زندگی جمعی است نام برد، چنان نیست که این اصول بر خلاف اصول حاکم بر زندگی فردی باشد. این دیدگاه، نظام اخلاقی را در دو عرصه زندگی فردی و اجتماعی معتبر می‌شمارد و معتقد است که هر آن‌چه در سطح فردی اخلاقی می‌باشد، در سطح اجتماعی

نیز چنین است و هر آن چه در سطح فردی و برای افراد غیراخلاقی باشد، در سطح اجتماعی و سیاسی و برای دولت‌مردان نیز غیراخلاقی است؛ برای نمونه، اگر فریبکاری در سطح افراد اعمال بدی است، برای حاکمیت نیز بد به شمار می‌رود و نمی‌توان آن را مجاز به نیرنگ‌بازی دانست. اگر شهروندان باید صادق باشند، حکومت نیز باید صداقت‌پیشه کند، از این رو هیچ حکومتی نمی‌تواند در عرصه سیاست، خود را به ارتکاب اعمال غیر اخلاقی مجاز بداند و مدعی شود که این کار لازمه سیاست بوده است. در راستای تکمیل تعبیر یاد شده، وظایف سیاسی اعم از آن چه حاکم، ولی امر، زمامدار یا کارگزاران انجام می‌دهند یا فعالیت‌های سیاسی مثل شرکت در انتخابات، اطاعت امر و فراهم کردن زمینه اجرای احکام اسلامی و احکام دولت اسلامی که مردم انجام می‌دهند در صورتی ارزش اخلاقی و ثواب اخروی دارد که ما آن‌ها را به قصد اطاعت امر خدا انجام بدهیم. هر قصد دیگری داشتیم، اگرچه ممکن است ارزش‌های عرفی، یا حسن فعلی (در نظر گرفتن کاری صرف نظر از انتساب آن به فاعل) داشته باشد، اما از نظر اسلام ارزش اخلاقی به شمار نمی‌رود. کاری در اسلام به عنوان ارزش اخلاقی مطلوب است که موجب کمال نفس و ثواب اخروی شود و ما را به هدف انسانیت و هدف خلقت نزدیک کند (بیانات آیت‌الله مصباح (ره) در تاریخ ۹۶/۳/۱۲ در دفتر مقام معظم رهبری). دفاع از این آموزه در عرصه نظر بسیار آسان است و خود، خویش را توجیه می‌کند و برخلاف دیدگاه‌های پیش‌گفته نمی‌توان آن را نقد کرد، زیرا هیچ‌گونه تعارض درونی در این نظریه به چشم نمی‌خورد و از بحران عدم مشروعیت ناشی از دیدگاه‌های پیش نیز در امان است. الگوی علمی و عملی این دیدگاه، در جهان اسلام و بلکه در سراسر تاریخ بشر، حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) است. چنان که در اعلام سیاست‌های حکومتی خود پس از بیعت مردم مدینه، در نخستین سخنرانی فرموده است: *ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِيْنَةً*. (نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ۱۴۱۴ ق: ۵۷) آن چه می‌گویم به عهده می‌گیرم و خود با آن پاینده هستم.

امام علی علیه السلام با اعتقاد راسخ به این که سیاست باید اخلاقی باشد و مشروعیت خود را از اصول اخلاقی کسب کند، هرگز از دایره اخلاق تخطی نکرد. حکومت امام علی علیه السلام که در صورت پاره‌ای مصلحت‌اندیشی‌ها و آسان‌گیری در اصول اخلاقی می‌توانست سال‌ها ادامه یابد، بیش از پنج سال تداوم نیافت و نظر واقع‌گرایان سیاسی را ثابت کرد. اما این حکومت بذریع نظریه اخلاقی دولت را در سرزمین اندیشه‌ها پاشید و در طول تاریخ صدها نهضت بر اساس آن شکل گرفت و هم‌چنان تا امروز مقیاسی برای ارزیابی و سنجش اصول اخلاقی دولت‌ها به‌شمار می‌رود، و این است پیروزی حقیقی این دیدگاه که هر چه زمان می‌گذرد، حقانیت آن آشکارتر می‌شود (ایوب، ۱۳۷۷، ج ۲: ۵۹۳).

چارچوب نظری پژوهش:

صرف نظر از دیدگاه‌ها و رویکردهای نظری که به اجمال و اختصار مورد بررسی قرار گرفت، تحلیل نسبت سیاست و اخلاق از زاویه مسائل معرفت‌شناختی حائز اهمیت است؛ در همین راستا و پیرو نقد دیدگاه اول منسوب به ماکیاولی، حتی غیراخلاقی‌ترین دولت‌ها نیز انتظار دارند که شهروندان آن‌ها اخلاقی عمل کنند و پایبند قواعد و مقررات باشند. هیچ حکومتی - حتی غیراخلاقی - بی‌اخلاقی شهروندان را تحمل نمی‌کند، از این رو ماکیاولی اخلاقی رفتار کردن را به صلاح دولت نمی‌داند، اما تظاهر به پایبندی به اخلاق را ضرورت حکومت کردن بر مردم تلقی می‌کند. باید دانست که فریفتن مردم برای همیشه، شدنی نیست. شهروندان در این جامعه فرضی از باب «الناس علی دین ملوکهم» خود را به انجام انواع تقلبات مجاز می‌داند و رفتارهای غیر اخلاقی را با رفتارهایی از همان دست پاسخ می‌دهد. ماکیاولی نیز بر ضرورت اخلاقی رفتار کردن حاکمیت تأکید می‌کند و کاربست آن چه را خود به تفصیل در شهریار نقل می‌کند، ستم‌گرانه می‌داند و می‌گوید: «البته همه این وسایل ستم‌گرانه‌اند و ویران‌گر زندگی مدنی». وی هم‌چنین می‌گوید: «همان‌گونه که برای نگاه‌داری اخلاق نیک، قانون خوب لازم است، برای رعایت قوانین نیز اخلاق نیک ضروری است» (ماکیاولی، ۱۳۸۹: ۶۹).

بر اساس این نظر، فراهم کردن اسباب قدرت و اعمال قدرت با اخلاق نمی‌سازد؛ یا باید از حکومت و سیاست صرف نظر نمود و مردم در جنگل‌ها زندگی کنند که روشن است در این صورت دیگر سیاست لازم نیست و قدرت هم نمی‌خواهد. آن‌جا فقط زور فردی لازم است؛ در پاسخ به این نظر باید گفت: ما هم قبول داریم که گاهی در جامعه باید در مقابل ظالمانی که به حقوق دیگران تجاوز می‌کنند، به هیچ چیز قانع نیستند و تحت تعلیم و تربیت نیز واقع نمی‌شوند، از زور استفاده کرد، اما استفاده از زور نیز باید قانون داشته باشد. رسیدن به هدف توجیه‌کننده هر وسیله‌ای نیست بلکه وسیله باید متناسب با هدف باشد (بیانات آیت‌الله

مصباح (ره) در تاریخ ۹۶/۳/۱۱ در دفتر مقام معظم رهبری). کسانی که معتقدند؛ هدف وسیله را توجیه می کند، صرف نظر از این که اهداف مادی و دنیوی خود را دنبال می کنند، این را به صورت یک قاعده کلی تلقی می کنند و معتقدند که برای تحقق اهداف فردی یا گروهی و یا سیاسی، می توان هر نوع کار ضد اخلاقی را مرتکب شد؛ اما در اسلام چنین قاعده کلی ای نداریم. در اسلام هیچ فعلی و هیچ حرکت یا سکونی نیست که بر اساس مصلحت و مفسده واقعی موجود در آن، حکمی نداشته باشد (بیانات آیت الله مصباح یزدی (ره) در دیدار با جمعی از شورای مرکزی جبهه پایداری؛ قم؛ ۹۸/۴/۳۱). به طور کلی، اگر خوب دقت کنیم، خواهیم دید که ملاک ارزش اخلاقی افعال اختیاری انسان، مصلحت عمومی و واقعی فرد و جامعه است. مصلحت، یعنی هر چیزی که موجب کمال و صلاح واقعی انسان است. بنابراین راستگویی از آن جهت که راستگویی است، موضوع حکم اخلاقی نیست؛ بلکه از آن جهت که آدمی را به سعادت و کمال رسانده و مصلحت واقعی او و جامعه را تحقق میبخشد، خوب است. به همین دلیل، اگر در جایی این کارکرد خود را از دست بدهد، دیگر نمیتوان آن را موضوعی برای محمول «خوب» قرار داد (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۱۶۵).

توضیحات ارائه شده برای دفاع از نظریه دوم تحت عنوان اخلاق دو سطحی نیز چندان قانع کننده نیست؛ این که در حیطه اخلاق فردی، شخص می تواند ایثار کند و دارایی خود را ببخشد، اما دولت نمی تواند، درست نیست. اگر فرض کنیم که نمایندگان مردم پس از توجیه شهروندان تصمیم بگیرند درصدی از درآمد ناخالص ملی را به فلان کشور قحطی زده اختصاص دهند، قطعاً عملی اخلاقی خواهد بود و برخلاف منافع ملی به شمار نخواهد آمد؛ پس، ایثار هم در سطح فردی و هم در سطح اجتماعی و سیاسی، اخلاقی است. این تفاوت که رفتار مبتنی بر اخلاق فردی مهرورزانه و نوع دوستانه است؛ حال آن که رفتار سیاسی تابع مصالح ملی می باشد نیز تردیدپذیر است و آشکارا هر دو ویژگی را می توان به هر دو سطح اخلاقی نسبت داد. چه بسا رفتار فردی که بر اساس اخلاق مصلحت گرایانه و منفعت طلبانه است و چه بسا عملکرد سیاسی که متأثر از انگیزه نوع دوستی می باشد (اسلامی، ۱۳۸۳: ۱۴۹). در ظاهر چنین به نظر می رسد که این گرایش همان گرایش اول است، و فقط یک نوع اختلاف لفظی با آن دارد. چه بگوییم دو حوزه است یکی اخلاق فردی و یکی اخلاق اجتماعی، یا بگوییم اصلاً حوزه اخلاق غیر از حوزه سیاست است؛ تفاوت ندارد. ولی این درست نیست. همان گونه که گفتیم، اشکال اصلی به گرایش اول این بود که بالاخره باید در امور سیاسی نیز قواعد معقول و حساب شده ای داشته باشیم و از هر وسیله ای نمی شود برای رسیدن به هدف استفاده کرد. باید وسیله محدود و متناسب با آن هدف باشد. این سخن بدان معناست که می شود سیستمی اخلاقی مربوط به این حوزه تعریف کرد که دارای قواعد و مقرراتی باشد که باید آن ها را رعایت کرد. به هر حال این هم یک نظر است که البته معتدل تر و قابل قبول تر از گرایش اول است. هر دو گرایش، در تعریف مفهوم اخلاق و مفهوم سیاست ابهام دارند. گروه اول اخلاق را به معنای دیگرخواهی گرفته بود. این معنا شامل ارزش هایی نمی شود که در حیطه ارتباط انسان با خدا مطرح است. این یکی از نواقص آن تعریف است. بالاخره این سؤال مطرح است که اخلاق را چگونه معنا می کنید که حوزه اش با حوزه سیاست انفکاک پیدا کند و شامل مسائل مربوط به حاکمیت و مدیریت امور جامعه نشود. روشن است کسانی که می گویند حوزه اخلاق از حوزه سیاست جداست، اخلاق را طوری تعریف کنند که شامل این مسائل نشود و اگر اخلاق را آن گونه که ما تعریف می کنیم شامل هر نوع رفتار ارزشی بدانیم طبعاً حوزه سیاست را نیز دربرمی گیرد (بیانات آیت الله مصباح (ره) در تاریخ ۹۶/۳/۱۱ در دفتر مقام معظم رهبری).

پیرامون نظریه سوم نخستین اشکال این نظریه، پذیرش نسبیست گرایی است. بر اساس این نظریه، نمی توان هیچ حکم اخلاقی ثابتی داشت و به تعبیری اخلاق، کاملاً در خدمت و سیطره سیاست قرار خواهد گرفت. یک کار ممکن است از نظر یک حزب سیاسی، عملی پسندیده باشد و همان کار از نظر گروه و حزبی دیگر کاری ناپسند تلقی شود و یا یک کار ممکن است در یک زمان خاص، از نظر یک جامعه، حزب یا سیاستمداری با ارزش باشد و همان کار در زمان دیگر برای همان جامعه، حزب یا فرد سیاسی، زشت یا بی ارزش تلقی گردد. در صورتی که نسبیست گرایی اخلاقی، به این معنا نظریه ای نادرست است. و دست کم اصول احکام اخلاقی، اصولی مطلق اند. یعنی همگانی، همه جایی و همه زمانی اند (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۱۶۶-۱۴۱).

اشکال دیگر این نظریه آن است که معنای واقعی سیاست را به درستی درک نکرده اند. ایشان در حقیقت، سیاست را نه برای وصول به سعادت حقیقی، بلکه برای ارضای شهوات و غرایز حیوانی خود میخوانند. با این وصف اگر کسی سیاست را برای وصول به سعادت بخواد و توسعه عدل و فضیلت را به عنوان هدف غایی مد نظر قرار دهد، محل تلاقی مفاهیم اخلاق و

سیاست همان هدف مشترک خواهد بود که خاصه در حوزه اخلاق اجتماعی، تبلور خواهد یافت. از سوی دیگر با این تعبیر سیاست زیر مجموعه اخلاق قرار می‌گیرد. و لذا اگر این گزاره محقق گردد، دیگر نمیتوان از هر وسیله‌ای برای رسیدن به این هدف استفاده کرد. به تعبیر دیگر، میان هدف و وسیله باید یک تناسب و سنخیتی باشد (خودروان، ۱۳۸۹: ۹-۸). لذا آنچه از دیدگاه سوم منتج می‌گردد، عبارت است از این که همه جا مصالح سیاسی مقدم است. اصل با سیاست است. اهمیت مصالح سیاسی بسیار بیشتر از مصالح اخلاقی است. نفع مصالح اخلاقی نفع محدودی است و عاید عده‌ای محدود می‌شود، ولی در مسائل سیاسی سر و کار با دستگاه حاکمه و یک ملت چند میلیونی است و اگر مصالح سیاسی رعایت نشود کل ملت ضرر می‌بیند (بیانات آیت‌الله مصباح (ره) در تاریخ ۹۶/۳/۱۱ در دفتر مقام معظم رهبری).

بحث و نتیجه گیری

یکی از بزرگترین دغدغه‌های اندیشمندان اخلاقی و سیاسی، در طول تاریخ، همواره حل رابطه سیاست و اخلاق بوده است. اندیشمندان سیاسی و مکاتب مختلف اخلاقی کوشیده اند تا با پاسخگویی به پرسش‌های فراوان در خصوص رابطه اخلاق و سیاست، قلمرو هر کدام از این دو مقوله را مورد کاوش قرار داده نظریات و مباحث متنوعی را ارائه دهند که براینده همه آنها، به اختصار در قالب چهار نظریه «جدایی اخلاق از سیاست»، «اخلاق دو سطحی»، «اصالت سیاست و تبعیت اخلاق از سیاست» و «یگانگی اخلاق و سیاست» مورد تبیین و بحث قرار گرفت. نظریه مقبول و معقول در باب رابطه اخلاق و سیاست، یگانگی این دو علم و به تعبیر تفصیلی، اصالت اخلاق و ارزشهای اخلاقی بوده و تبعیت سیاست و ارزشهای سیاسی از مباحث اخلاقی است. به هر حال، رفتارهای سیاسی نیز، مانند سایر رفتارهای اختیاری انسان، به عنوان موضوع احکام اخلاقی، مورد ارزشگذاری قرار می‌گیرند. هدف رفتارها و تصمیم‌های سیاسی، در حقیقت، راستای هدف اخلاق بوده و چیزی خارج از آن نیست. بر اساس این دیدگاه، معیارهای اخلاقی در همه جا و برای همه افراد، اعم از زمامداران و شهروندان عادی، یکسان است. هر چیزی که برای دولتمردان زشت و نکوهیده است برای افراد عادی و در زندگی عادی نیز زشت و ناپسند است. به تعبیر دیگر، در این دیدگاه رفتارهای سیاسی، رفتارهایی خاص نیستند. در این میان، با بازخوانی بخشی از اندیشه‌های حضرت آیت‌الله مصباح یزدی (ره) حاکمیت که ایشان از جمله اندیشمندانی هستند که قائل به تئوری یگانگی اخلاق و سیاست بوده و ایجاد نظم سیاسی مطلوب، برقراری روابط عادلانه و امکان سعادت و بهروزی انسان در حیات اجتماعی را مستلزم وجود نهاد دولت بر مبنای ارزشهای اخلاقی می‌دانند.

بر مبنای مقدماتی که ایشان بدین شرح ذکر می‌نمایند: الف) حسن فعلی و فاعلی (در اسلام وقتی درباره ارزش کاری قضاوت می‌کنیم تنها حسن فعلی را در نظر نمی‌گیریم، بلکه باید به حسن فاعلی نیز توجه داشته باشیم).

ب) ارزش کار فی حد نفسه در ارتباط با نتیجه‌اش سنجیده می‌شود. به بیان فلسفی، کار مجموعه حرکاتی است برای این که انسان به مقصدی برسد؛ انسان سخن می‌گوید که مثلا مطلبی را برای کسی اثبات کند، یا اشکالی را دفع کند. کار به‌خودی‌خود، از آن جهت که حرکت است، مقدمه است و خودبه‌خود اصالت ندارد و ارزش آن تابع ارزش هدف است. بنابراین کاری خوب است که برای همه کسانی که با آن ارتباط پیدا می‌کنند، خوب و نافع باشد.

ج) اهدافی که انسان برای کارها در نظر می‌گیرد مراتب بسیار متفاوتی دارد. بعضی‌ها هستند که اصلا فکر خودشان نیستند و همیشه به فکر خدمت به مردم هستند. این افراد وقتی کاری می‌کنند، می‌خواهند در این مسیر باشد که نفعش به دیگران برسد. اگر نفعی هم برای خودشان داشته باشد، طفیلی است و در اصل هدفشان خدمت به دیگران است و از آن بیشتر لذت می‌برند، لذا مراتب ارزش، نتیجه مراتب نیت است.

د) ملاک ارزش واقعی یک کار تأثیری است که نهایتا در زندگی ابدی ما دارد. بنابراین باید بدانیم که این کار در آن زندگی اثر مثبت دارد یا اثر منفی در پی خواهد داشت.

ه) وقتی ما می‌گوییم کاری خوب یا بد است، اگر فقط خود آن کار را _صرف نظر از فاعلش_ می‌سنجیم، در این جا به حسن فعلی کار توجه داریم. در این جا به حسن اخلاقی آن توجه نداریم. حسن اخلاقی در جایی می‌گوییم که برای فاعلش نیز مفید باشد، بلکه در حسن اخلاقی فایده اصلی برای فاعل است و دیگران به مناسبت این که با او ارتباط دارند نفع می‌برند.

و) در مسائل سیاسی نیز گاهی واجباتی وجود دارد که از سنخ واجبات حقوقی (نظیر پرداخت نفقه به همسر) است. این واجبات را اگر انجام ندهیم، مؤاخذه می‌شویم، اما این طور نیست که به هر صورتی که آن را انجام دهیم، ثواب برده باشیم. ثواب آن وقتی است که ما آن کار را برای خدا انجام دهیم؛ بگوییم چون تکلیف شرعی به آن تعلق گرفته، یا چون امر ولی امر مسلمین است و اطاعت او شرعا واجب است، من به خاطر وظیفه شرعی‌ام آن را انجام داده‌ام.

نتیجه این که وظایف سیاسی _ اعم از آن چه حاکم، ولی امر، زمامدار یا کارگزاران انجام می‌دهند یا فعالیت‌های سیاسی مثل شرکت در انتخابات، اطاعت امر و فراهم کردن زمینه اجرای احکام اسلامی و احکام دولت اسلامی که مردم انجام می‌دهند _ در صورتی ارزش اخلاقی و ثواب اخروی دارد که ما آن‌ها را به قصد اطاعت امر خدا انجام بدهیم. هر قصد دیگری داشتیم، اگرچه ممکن است ارزش‌های عرفی، یا حسن فعلی داشته باشد، اما از نظر اسلام ارزش اخلاقی به شمار نمی‌رود. کاری در اسلام به عنوان ارزش اخلاقی مطلوب است که موجب کمال نفس و ثواب اخروی شود و ما را به هدف انسانیت و هدف خلقت نزدیک کند.

با مقدمات ذکر شده می‌توان به اختصار اذعان نمود مراد از تعامل اخلاق و سیاست در نظر آیت‌الله مصباح (ره) این است که حکومتی به وجود آید که با پیوند عمیق میان فعل سیاسی و فعل اخلاقی، وصول انسان به سعادت را تضمین و تحصیل کند و لذا در یک جمع‌بندی کلی میتوان گفت که از منظر ایشان اخلاق تعیین کننده حدود و رفتار سیاسی است و از سوی دیگر سیاست، فراهم آورنده تعالی اخلاقی برای جامعه خواهد بود.

منابع

- علی بن ابی طالب ع (۱۳۷۴). نهج البلاغه (صبحی صالح)، قم: مرکز البحوث الاسلامیه.
- احمدی طباطبایی، سید محمد رضا (۱۳۸۸). اخلاق و سیاست " رویکردی اسلامی و تطبیقی"، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- اسلامی، سید حسن (۱۳۸۳). نسبت اخلاق و سیاست، فصلنامه علوم سیاسی، سال هفتم شماره ۲ (پیاپی ۲۶)، صص ۱۴۱-۱۶۳.
- افلاطون (۱۴۰۰). کتاب جمهور، ترجمه فواد روحانی، چاپ بیستم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ایوب، سعید (۱۳۷۷). از ژرفای فتنه ها (۲ جلدی)، ترجمه سید حسن اسلامی، قم: موسسه دایرة المعارف فقه اسلامی.
- خودروان، حسن (۱۳۸۹). تعامل اخلاق و سیاست از دیدگاه حضرت امام خمینی (ره)، اولین دوره کنگره ملی بررسی اندیشه های فرهنگی اجتماعی حضرت امام خمینی (ره)، کرج: مرکز جاد دانشگاهی.
- شریفی، احمد حسین، (۱۳۸۵). اخلاق کاربردی، چاپ بیست و سوم، قم، دفتر نشر معارف.
- گرتز، نولن (۱۳۹۹). نیهیلیسم، ترجمه تورج حوری، چاپ اول، تهران: نشر مازیار.
- ماکیاولی، نیکولو (۱۳۸۹). گفتارها، ترجمه محمد حسن لطفی، چاپ دوم، تهران: نشر خوارزمی.
- ماکیاولی، نیکولو (۱۴۰۰). شهریار، ترجمه داریوش آشوری، چاپ پانزدهم، تهران: انتشارات آگاه.
- مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۸۶). فلسفه اخلاق، تحقیق و نگارش احمد حسین شریفی، چاپ سوم، تهران، شرکت چاپ نشر بین الملل.
- هانری، شارل (۱۳۷۷). اخلاقیات: مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری، ترجمه عبدالمحمد روحبخشان، محمدعلی امیرمعزی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران.

